

ارزیابی اصطلاح‌های توصیف‌کننده عقب‌ماندگی ذهنی

نویسندگان: بول ای . پنک و جی ال . اسمیت

مترجم: صادق تقی لو دانشجوی دکتری دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی

چکیده

(۱۹۹۱). با این وجود با گذشت زمان بر چسب عقب‌ماندگی ذهنی مملو از انتظارات و باورهای منفی شد که به وسیله جریان فکری آمریکا ایجاد شده بود (کانایا^{۱۴}، شولین^{۱۵}، سیسی^{۱۶}، ۲۰۰۳، نلسون^{۱۷}، ۱۹۹۴؛ تایلور^{۱۸}، ۲۰۰۲). به همین دلیل در جلسه ۲۰۰۱ «انجمن عقب‌ماندگی آمریکا»^{۱۹} (AAMR) هیأت بر آن شد تا عنوان انجمن را برای حذف «عقب‌ماندگی ذهنی» تغییر دهد. برخی از صاحب‌نظران این انجمن (مثلاً گود^{۲۰}، ۲۰۰۲ و شالوک^{۲۱}، ۲۰۰۲)، نظرات خود را در باره معایب و محاسن تغییر عنوان بیان کردند، و این بحث در مجله ۲۰۰۲ عقب‌ماندگی ذهنی (جلد ۲۰، شماره ۱) به چاپ رسید. از این بحث‌ها توافق کلی حاصل شد که یک اصطلاح جدید مورد نیاز است، اما آن اصطلاح جدید چه باید باشد؟ روشن نیست. اصطلاح‌های پیشنهادی برای جایگزینی عقب‌ماندگی ذهنی شامل ناتوانی / ناتوانی‌های هوشی (گلب^{۲۲}، ۲۰۰۲ و شالوک، ۲۰۰۲)، ناتوانی‌های رشدی (اسمیت^{۲۳}، ۲۰۰۲) و تأخیر یا ناتوانی شناختی - انطباقی (والش^{۲۴}، ۱۰۰۲) بود. بنابراین اصطلاحی که صاحب‌نظران حوزه عقب‌ماندگی ذهنی و انجمن مربوطه در نظر دارند به عنوان جایگزین عقب‌ماندگی ذهنی مورد استفاده قرار دهند، هنوز مورد بحث است.

متخصصان عقب‌ماندگی ذهنی در کشورهای

در استفاده از اصطلاح عقب‌ماندگی ذهنی و جایگزینی احتمالی برای آن بین متخصصان حوزه عقب‌ماندگی ذهنی ناتوانی‌های رشدی^۱ اختلاف نظر وجود دارد. ۲۸۴ شرکت‌کننده از جوامع مختلف ایالت‌های غربی - مرکزی^۲، با استفاده از روش افتراق معنایی^۳، ارزیابی اصطلاح‌هایی که برای توصیف عارضه معروف به عقب‌ماندگی ذهنی (مثلاً ناتوانی هوشی^۴) و همین‌طور فرد دارای این عارضه (مثلاً، فرد دارای چالش ذهنی^۵) و دیگر ناتوانی‌ها (مثلاً، ناتوانی جسمی) به کار رفته‌اند را تکمیل کردند. ارزیابی‌ها براساس سه عامل انجام شد: ارزیابی^۶، فعالیت^۷ و توانمندی^۸. اما اصطلاح «فرد دارای چالش ذهنی» به ویژه در مقایسه با سایر اصطلاح‌های بررسی شده، بسیار مثبت ارزیابی شد. به علاوه اصطلاح «فرد دارای چالش ذهنی» در مقایسه با اصطلاح «ناتوانی جسمی^۹» به صورت معنی‌داری ارزشیابی شد و در مقایسه با اصطلاح «ناتوانی نایبایی^{۱۰}» به صورت مشابه ارزیابی شد. تلویحات یافته‌ها مورد بحث قرار گرفته است.

مقدمه

در طول دهه گذشته نوعی تغییر مثبت در نگرش جامعه نسبت به افراد دارای عقب‌ماندگی ذهنی به وجود آمد (ریس^{۱۱}، اسپرین^{۱۲} و هارن‌ادک^{۱۳}،

به طور کلی درخصوص اصطلاح انتخاب شده، ممکن است عقاید متخصصان با عقاید اشخاص عادی و یا کل جامعه بسیار متفاوت باشد. به عنوان مثال پیوشل^{۳۷}، متترو^{۳۸} و اریکسون^{۳۹} (۱۹۸۶) نگرش‌های والدین و پزشکان را در مورد جراحی پلاستیک چهره‌ی افراد دارای سندرم داون مقایسه کردند و تفاوت‌های اساسی‌ای را در ارزیابی‌های دو گروه از افراد جامعه در میزان پذیرش کودکان دارای سندرم داون (بعد از عمل جراحی) مشاهده کردند. پیوشل و همکاران (۱۹۸۶) گزارش کردند که ۸۵ درصد والدین و تنها ۴ درصد پزشکان چنین می‌اندیشیدند که افراد دارای سندرم داون بعد از عمل جراحی چهره از سوی جامعه بیشتر مورد پذیرش واقع خواهند شد. این مطلب نشان دهنده‌ی فاصله‌ی زیاد بین ادراک‌های متخصصان و ادراک‌های جامعه است. بنابراین پژوهشی که به دنبال بررسی موضوع‌های ناتوانی است، شاید بهتر باشد کار خود را از ادراک‌های مردم شروع کند.



اگر چه روش‌ها و فنون گوناگونی برای ارزیابی نگرش‌ها نسبت به افراد دارای عقب ماندگی ذهنی و دیگر ناتوانی‌ها به کار برده شده است، با این حال، روش افتراق معنایی (اوسگود^{۴۰}، سوسی^{۴۱} و تانن^{۴۲}، ۱۹۵۸) را می‌توان یک روش مستقیم اندازه‌گیری نگرش نسبت به مفهوم عقب ماندگی

دیگر نیز در مورد جانشینی یک اصطلاح مناسب برای عقب‌ماندگی ذهنی بحث‌های فراوانی داشته‌اند. به عنوان مثال، پژوهش‌های انجام شده نشان می‌دهد که متخصصان در کشورهای انگلیسی زبان، در تمایل به استفاده از اصطلاح توصیف کننده عقب‌ماندگی ذهنی تفاوت قابل توجهی با هم دارند. به ویژه عبارت «فرد دارای عقب ماندگی ذهنی» در ایالات متحده به طور گسترده‌ای پذیرفته شده است. اما این اصطلاح برای تعداد که حتی در انجام تکالیف ساده دچار مشکل شود (مثلاً اسمیت و وایت^{۲۵}، ۲۰۰۲؛ استیل و آرونسون^{۲۶}، ۱۹۹۵، همچنین رجوع کنید به کانایا و همکاران، ۲۰۰۳).

پژوهش‌ها نشان می‌دهد که در ایالات متحده (و دیگر کشورها) مجموعه‌ای از تصورات قالبی منفی در ارتباط با افراد دارای عقب ماندگی ذهنی و دیگر ناتوانی‌ها وجود دارد (مثلاً بوگدان و بیکلن^{۲۷}، ۱۹۹۳؛ گارتتر^{۲۸}، لپسکی^{۲۹}، و تورنیل، ۱۹۹۱؛ نلسون ۱۹۹۴؛ تانگ^{۳۰}، داوینز^{۳۱}، وو^{۳۲}، و الیور^{۳۳}، ۲۰۰۰). در واقع در سوابق پژوهشی شواهدی وجود دارد که می‌توان آن را عنوان «هرم ناتوانی^{۳۴}» توصیف کرد (یوکر^{۳۵}، ۱۹۹۸). یوکر (۱۹۹۸) رتبه مقبولیت را مثلاً از طریق تمایل پاسخگویان به ازدواج با یک فرد عقب مانده ذهنی یا همسایه شدن با او) و شدت ۲۴ ناتوانی از قبیل، بیماری روانی، فلج مغزی، عقب‌ماندگی ذهنی، ناشنوایی و غیره را بررسی نمود. نتایج نشان داد که این ۲۴ ناتوانی را می‌توان از بیشترین پذیرش (۱- دیابتی‌ها) تا کمترین پذیرش (۲۴- عقب‌ماندگی‌های چندگانه^{۳۶}) درجه‌بندی نمود. در این مطالعه عقب‌ماندگی ذهنی از نظر میزان پذیرش در رتبه ۲۲ (در بین ۲۴ ناتوانی) قرار گرفت.

ذهنی در نظر گرفت (رجوع کنید به آنتوناک^{۴۳} و لیونه^{۴۴}، ۱۹۹۱). روش افتراق معنایی به منظور بررسی جهت و شدت نگرش یک فرد نسبت به مفاهیم و اصطلاح‌های طراحی شده که با ارزیابی اصطلاح براساس سه عامل (ارزشیابی، فعالیت و توانمندی) صورت می‌گیرد. همان طور که در پیوست الف آمده، هر یک از این عوامل به وسیله مقیاس‌های ۴ صفت دو قطبی ارایه شده است (مثلاً خوب - بد، ضعیف - قوی و تند - کند).

**عبارت « فرد دارای عقب ماندگی ذهنی »
در ایالات متحده به طور گسترده‌ای
پذیرفته شده است**

مطالعه حاضر به دنبال بررسی اهداف زیر است:
۱. کدام یک از اصطلاح‌هایی که برای توصیف عارضه عقب ماندگی ذهنی و اشخاص دارای عقب ماندگی ذهنی به کار برده شده، مثبت‌تر ارزیابی خواهد شد؟

۲. در مقایسه با اصطلاح‌های دیگر این اصطلاح‌ها چگونه برای توصیف سایر گروه‌های ناتوانی (ناتوانی جسمی و ناتوانی بینایی) به کار برده شده است. انتظار می‌رود تمام اصطلاح‌های جانشینی به صورت نسبتاً منفی ارزیابی شود. به علاوه انتظار داریم اصطلاح‌های مرتبط با عقب ماندگی ذهنی در مقایسه با سایر اصطلاح‌های ناتوانی (ناتوانی جسمی و ناتوانی بینایی) منفی‌تر ارزیابی شود.

**روش
نمونه**

در تلاش برای آزمون دامنه‌ی گسترده‌ای از مردم، سه نمونه از شرکت کنندگان جهت ارزیابی

اصطلاح‌های جانشین عقب ماندگی ذهنی انتخاب شدند. نمونه اول شامل ۴۰ دانشجوی (۲۶ زن و ۱۴ مرد) دوره مقدماتی روان‌شناسی بودند که از یک دانشکده محلی از دانشگاه ایالت مرکزی^{۴۵} انتخاب شده بودند. اغلب این شرکت کنندگان مجرد (۸۵ درصد)، دانشجوی سال اول (۳۷ درصد) و با میانگین سنی ۲۰/۴۸ (۴/۹ سال = انحراف استاندارد) بودند. استفاده از دانشجویان دوره مقدماتی روان‌شناسی مفید بود چون این طبقه یک طبقه آموزشی عمومی است که از یک پیکره دانشجویی مختلف و عمدتاً جوان تشکیل شده است، گروهی که ممکن است خود مسوول ترویج و شکل‌دهی اصطلاحات آتی باشد. لازم به ذکر است که اعضای این نمونه در قبال شرکت در آزمون اجرت دریافت کردند.

نمونه دوم از ۴۸ دانشجو (۳۰ زن و ۱۸ مرد) تشکیل شده بود که در چهارمین دوره‌ی سطح پیشرفته‌ی روان‌شناسی در همان دانشگاه ثبت نام کرده بودند. اکثریت این شرکت کنندگان مجرد (۷۵ درصد)، دانشجوی سال سوم (۴۴ درصد) و با میانگین سنی ۲۵/۹۶ (۱۰/۰۴ سال = انحراف استاندارد) بودند. استفاده از دانشجویان روان‌شناسی دوره پیشرفته نیز مفید بود چون این طبقه نماینده یک گروه دانشجویی مسن‌تر، آموزش دیده‌تر و متمرکزتر شده بودند. اعضای این نمونه نیز در قبال شرکت در آزمون اجرت دریافت کردند.

آخرین نمونه‌ی شرکت کننده از یک جامعه‌ی روستایی ایالت مرکزی با استفاده از روش نمونه‌گیری گلوله برفی^{۴۶} (مثل استاتز^{۴۷} و پیرفلیس^{۴۸}، ۲۰۰۳) به دست آمد. شرکت کنندگان جامعه این نمونه ۱۹۶ نفر (۱۱۰ زن و ۸۵ مرد، ۱ درصد جنسیت خود را اعلام نکردند) بودند که میانگین سنی آنان

۳۰/۲۵ (۱۳/۰۳ سال = انحراف استاندارد) بود. اکثریت شرکت کنندگان این نمونه یا مجرد (۵۵ درصد) بودند یا متأهل (۳۲ درصد). تمام شرکت کنندگان به صورت داوطلبانه در این «پروژه کلاسی»^{۴۹} شرکت کردند و برای مشارکت خود در آزمون اجرتی دریافت نکردند. به کارگیری این گروه نیز به عنوان نمونه وابسته به جامعه جهت تعمیم نتایج به یک گروه ناهمجنس تر (غیر دانشجوی) مفید بود.

شیوه اجرا

از تمام شرکت کنندگان خواسته شد تا پرسشنامه‌ها را تکمیل کنند. آزمودنی‌ها پرسشنامه‌ها را بدون محدودیت زمانی تکمیل و آن را به آزمایشگر برگرداندند. پرسشنامه‌ای که در این مطالعه مورد استفاده قرار گرفت شبیه به پرسشنامه‌ای است که در مطالعه ریس و همکاران (۱۹۹۱) استفاده شده که شامل مقیاس‌های اندازه‌گیری (رجوع کنید به پیوست الف) بود که از روش افتراق معنایی استخراج شده بود (اسگود و همکاران، ۱۹۸۵). آموزش‌های داده شده به شرکت کنندگان روش استاندارد اجرای این روش بود (بدین ترتیب که برای آنها توضیح داده شد). «هدف این فرم این است که با استفاده از قضاوت افراد در باره یک سری از مقیاس‌های توصیفی، معنایی و مفاهیم معین از نظر آنان را اندازه‌گیری کند. لطفاً در تکمیل این فرم قضاوت خود را بر این اساس تغییر دهید که این مفاهیم برای شما چه معنایی دارند. در هر صفحه از این دفترچه یک مفهوم متفاوت خواهید دید که باید براساس یک دسته از مقیاس‌ها آن را قضاوت کنید». بدین ترتیب شرکت کنندگان چگونگی استفاده از این مقیاس‌ها را آموزش دیدند.

براساس بحث‌های مربوط به اصطلاح‌های جایگزین عقب ماندگی ذهنی (مثلاً، گلب، ۲۰۰۲؛ هورنر - جانسون و همکاران، ۲۰۰۲؛ اسمیت، ۲۰۰۲؛ والش، ۲۰۰۲) پنج اصطلاحی که بیشتر مورد بحث واقع شده بود را مورد آزمون قرار دادیم. که این اصطلاح‌های عبارت بودند از «فرد دارای چالش ذهنی»، «ناتوانی هوشی»، «ناتوانی شناختی»، «ناتوانی شناختی - انطباقی» و «ناتوانی رشدی». درجه‌بندی این اصطلاح‌های با درجه‌بندی اصطلاح «عقب ماندگی ذهنی» و دو ناتوانی غیرشناختی دیگر («ناتوانی بینایی» و «ناتوانی جسمی») مورد مقایسه قرار گرفت. در حالی که اصطلاح‌های «فرد دارای چالش ذهنی» و «عقب ماندگی ذهنی» به فرد دارای آن عارضه اشاره دارند. «ناتوانی هوشی»، «ناتوانی شناختی»، «ناتوانی شناختی - انطباقی» و «ناتوانی رشدی» به آن عارضه اشاره دارند. ما به شرکت کنندگان در کل ۲۰ اصطلاح (که ۱۲ مورد آن اصطلاح انحرافی مثل آمریکایی محلی بود) ارائه نمودیم. در بالای هر صفحه یک اصطلاح عنوان شده بود و در زیر آن صفاتی دوقطبی در یک طیف ۷ گزینه‌ای آمده بود.

شیوه نمره گذاری

مطابق با روش‌های معمول نمره گذاری برای روش افتراق معنایی، هر ۱۲ جفت صفت بر حسب یک مقیاس هفت گزینه‌ای (برای هر مفهوم) درجه‌بندی شد و میانگین‌ها و انحراف استانداردهای مواد مرتبط با سه عامل: ارزیابی، فعالیت و توانمندی محاسبه شد (جهت اطلاعات بیشتر رجوع کنید به اسگود و همکاران، ۱۹۸۵). ارزش‌های نهایی برای این عوامل (رجوع کنید به پیوست الف) از یک (درجه بندی فوق العاده مثبت) تا ۷ (درجه بندی

فوق العاده منفی) بود. نمره های کمتر از ۳ درجه بندی مثبت، نمره های بیشتر از ۴ درجه بندی منفی و نمره ۴ یک درجه بندی خنثی در نظر گرفته شد.

نتایج

عامل ارزیابی

فرضیه اصلی ما این بود که در بین تمامی اصطلاح‌هایی که برای توصیف عارضه معروف به عقب‌ماندگی ذهنی به کار رفته است، اصطلاح عقب‌ماندگی ذهنی ارزیابی منفی‌تری از سوی نمونه‌های پژوهش دریافت خواهد کرد. برای آزمون این فرضیه یک اندازه‌گیری مکرر مانوا (MANOVA) برای ارزیابی میانگین درجه‌بندی‌های شش اصطلاح به عمل آمد. موقعیت مجموع نمونه‌ها (جامعه عادی، دانشجویان دوره مقدماتی و دانشجویان دوره پیشرفته) و جنسیت شرکت کنندگان به عنوان متغیرهای بین آزمودنی‌ها مورد استفاده قرار گرفت. نتایج واریانس چندگانه^{۵۰} تفاوت‌هایی بین میانگین اصطلاح‌ها نشان داد، $F(۵؛۲۵۰) = ۸/۸۵$ ، $P < ۰/۰۰۱$ ، $A = ۰/۸۵۰$. شکل یک ارزیابی درجه‌بندی هر یک از اصطلاح‌ها را نشان می‌دهد. همان طور که در شکل ملاحظه می‌کنید، در عامل ارزیابی، اصطلاح «فرد دارای چالش ذهنی» بسیار مثبت ارزیابی شده است. مقایسه‌های زوجی تعقیبی^{۵۱} با استفاده از همبستگی‌های بون فرونی^{۵۲} نشان داد که اصطلاح «فرد دارای چالش ذهنی» در مقایسه با سایر اصطلاحات «عقب مانده ذهنی»، «ناتوانی هوشی»، «ناتوانی شناختی»، «ناتوانی شناختی انطباقی» و «ناتوانی رشدی» مثبت‌تر ارزیابی شده است (همگی $P < ۰/۰۵$) و اصطلاح «ناتوانی شناختی انطباقی» در مقایسه با اصطلاح «ناتوانی رشدی» به صورت

معنی‌داری مثبت‌تر ارزیابی شده است ($P < ۰/۰۱$). تفاوت معنی‌دار دیگری در ارزیابی از اصطلاحات ملاحظه نشد. همچنین نتایج نشان داد که ارزیابی اصطلاحات با توجه به موقعیت نمونه‌ها تغییر نمی‌یابد ($P < ۰/۰۵$) اما با جنسیت شرکت کنندگان رابطه دارد ($P < ۰/۰۰۷$ ، $F(۱؛۲۵۴) = ۷/۴۷$ ، بررسی میانگین‌ها نشان داد که در مقایسه با زنان ($M = ۳/۹۹$) مردان ($M = ۴/۳۰$) ارزیابی منفی‌تری داشته‌اند.

به طور خلاصه اصطلاح عقب‌ماندگی ذهنی به استثنایی اصطلاح «فرد دارای چالش ذهنی» (که به صورت مثبت‌تری درجه بندی شده بود) مشابه با اصطلاح‌هایی جانشین دیگر درجه بندی شد. اساساً تمام اصطلاحاتی که در مقیاس حول نقطه خنثی قرار گرفته‌اند، بیانگر آن است که این تفاوت‌ها ذاتاً نسبی است.

عامل قدرتمندی

اندازه‌گیری مکرر مانوا (MANOVA) برای درجه‌بندی‌های میانگین قدرتمندی شش اصطلاح به عمل آمد. موقعیت مجموع نمونه‌ها (جامعه عادی، دانشجویان دوره مقدماتی و دانشجویان دوره پیشرفته) و جنسیت شرکت کنندگان دوباره به عنوان متغیرهای بین آزمودنی‌ها مورد استفاده قرار گرفت و نتایج واریانس چندگانه تفاوت‌هایی بین میانگین اصطلاح‌ها در درون شرکت کنندگان نشان داد $F(۵؛۲۵۱) = ۷/۵۳$ ، $P < ۰/۰۰۱$ ، $A = ۰/۸۷۰$. تمام اصطلاح‌ها از نظر قدرتمندی ضعیف درجه‌بندی شده‌اند.

مقایسه‌های زوج تعقیبی با استفاده از همبستگی‌های بون فرونی نشان داد که اصطلاح عقب‌ماندگی ذهنی در مقایسه با اصطلاح (فرد دارای چالش ذهنی و ناتوانی شناختی -

انطباقی) از نظر قدرتمندی به صورت معنی داری ضعیف تر ارزیابی شده است ($P < 0/05$). این یافته شیه به یافته‌های عامل ارزیابی است. تفاوت معنی دار دیگری بین اصطلاح‌ها از نظر عامل قدرتمندی ملاحظه نشد. همچنین نتایج نشان داد که ارزیابی اصطلاح‌های در عامل قدرتمندی با موقعیت مجموع نمونه‌ها یا جنسیت شرکت کنندگان رابطه معنی داری ندارند.

عامل فعالیت

اندازه گیری مکرر مانوا برای درجه بندی‌های میانگین فعالیت شش اصطلاح به عمل آمد. موقعیت نمونه‌ها (جامعه عادی، دانشجویان دوره مقدماتی و دانشجویان پیشرفته) و جنسیت شرکت کنندگان به عنوان متغیرهای بین آزمودنی‌ها مورد استفاده قرار گرفت. نتایج واریانس چندگانه تفاوت‌هایی بین میانگین اصطلاح‌ها در درون شرکت کنندگان نشان داد $F(5; 254) = 7/99$ ، $P < 0/001$ ، $A = 0/868$. شکل یک درجه بندی فعالیت برای هر کدام از اصطلاح‌ها را نشان می‌دهد. همان‌طور که در شکل ملاحظه می‌کنید تمام اصطلاح‌ها از نظر فعالیت ضعیف درجه بندی شده‌اند. مقایسه‌های زوجی در مقایسه با استفاده از همبستگی‌های بون فرونی نشان داد که اصطلاح عقب ماندگی ذهنی در مقایسه با اصطلاح‌های (فرد دارای چالش ذهنی، ناتوانی شناختی - انطباقی، ناتوانی شناختی و ناتوانی رشدی) به صورت معنی داری فعال‌تر درجه بندی شد ($P < 0/05$). تفاوت معنی دار دیگری بین اصطلاح‌ها از نظر عامل

فعالیت ملاحظه نشد. همچنین نتایج بین آزمودنی‌ها نشان داد که تفاوت‌ها در ارزیابی‌های فعالیت، به عنوان کارکردی از موقعیت مجموع نمونه‌ها تغییر می‌کند. $F(5; 258) = 2/79$ ، $P < 0/05$ طوری که دانشجویان شرکت کننده در کلاس‌های مقدماتی در مقایسه با جامعه عددی و دانشجویان شرکت کننده در کلاس‌های پیشرفته درجه بندی‌های منفی تری در عامل فعالیت ارایه دادند. همچنین ارزیابی ترکیب شده از اصطلاح‌ها براساس عامل فعالیت با جنسیت شرکت کنندگان رابطه معنی داری نداشت.

مقایسه‌ها با سایر اصطلاح‌های ناتوانی

دومین هدف مطالعه‌ی حاضر این بود که بداند اصطلاح‌هایی که برای توصیف عارضه عقب ماندگی ذهنی استفاده شده در مقایسه با اصطلاحات مربوط به سایر ناتوانی‌ها (یعنی ناتوانی جسمی و نمایان) چگونه ارزیابی خواهد شد؟ به منظور پیدا کردن تفاوت بین اصطلاح‌های بررسی شده یک سری از آزمون‌های^{۵۳} با نمونه هم‌تراز شده^{۵۳} برای آزمون این موضوع به عمل آمد که آیا درجه بندی میانگین ارزیابی از اصطلاح عقب مانده ذهنی و درجه بندی‌های میانگین ارزیابی از اصطلاح «ناتوانی بینایی» ($M = 3/83$) یا «ناتوانی جسمی» ($M = 4/00$) تفاوت وجود دارد. نتایج به دست آمده نشان داد که اصطلاح عقب مانده ذهنی در مقایسه با اصطلاح «ناتوانی بینایی» به صورت معنی داری منفی تر ارزیابی شده ($P < 0/01$)، $3/77 = t(279)$ اما مشابه با

«فرد دارای چالش ذهنی» در مقایسه با عقب ماندگی ذهنی به طور معنی داری فعال تر درجه بندی شده است. بنابراین برخلاف فرضیه ما اصطلاح عقب ماندگی ذهنی به استثنای اصطلاح «فرد دارای چالش ذهنی» (که به صورت مثبت تری درجه بندی شده) مشابه با دیگر اصطلاح های درجه بندی شده است.

این یافته ها نشان می دهد که مناسب ترین اصطلاح ممکن برای توصیف حالت معروف به عقب ماندگی ذهنی اصطلاح «فرد دارای چالش ذهنی» است. نکته جالب توجه این که این اصطلاح در مجله ۲۰۰۲ عقب ماندگی ذهنی (جلد شماره ۱) از سوی کارشناسان و متخصصان به عنوان یک اصطلاح جایگزین پیشنهاد نشده است.

مقایسه های زوج تعقیبی با استفاده از همبستگی های بون فرونی نشان داد که اصطلاح عقب ماندگی ذهنی در مقایسه با اصطلاح (فرد دارای چالش ذهنی و ناتوانی شناختی - انطباقی) از نظر قدرتمندی به صورت معنی داری ضعیف تر ارزیابی شده است

لازم به ذکر است اگر چه تفاوت های معنی داری بین اصطلاح های جایگزین به دست آمد، اما روی هم رفته در هر یک از اصطلاحات بررسی شده میانگین ها در هر سه عامل افتراق معنایی در محدوده خنثی قرار داشتند. به علاوه یافته ها نشان می دهند که اصطلاحات ناتوانی هوشی و ناتوانی رشدی (از سوی نمونه های پژوهشی) همانند عقب ماندگی

اصطلاح «ناتوانی جسمی» ارزیابی شده است. با توجه به اینکه اصطلاح «فرد دارای چالش ذهنی» اصطلاحی بود که نسبتاً مثبت تر ارزیابی شد، آزمون های تعقیبی^{۵۴} به عمل آوردیم تا بینیم اصطلاح «فرد دارای چالش ذهنی» در مقایسه با ارزیابی از اصطلاح های «ناتوانی بینایی» چگونه است. به همین منظور برای آزمون این سوال که: آیا درجه بندی میانگین ارزیابی از اصطلاح «فرد دارای چالش ذهنی» با درجه بندی میانگین ارزیابی از اصطلاح «ناتوانی بینایی» یا «ناتوانی جسمی» تفاوت معنی داری وجود دارد؟ یک سری از آزمون های t با نمونه همتراز شده به عمل آمد. نتایج نشان داد که اصطلاح «فرد دارای چالش ذهنی» همانند اصطلاح عقب ماندگی ذهنی، در مقایسه با اصطلاح «ناتوانی بینایی» در هر سه عامل به صورت معنی داری مثبت تر ارزیابی شده ($t(274) = P < 0/000$) اما تفاوت معنی داری با «ناتوانی جسمی» ندارد. این نتیجه برخلاف پیش بینی ما بود که فرض می کرد اصطلاح های مرتبط با عقب ماندگی ذهنی در مقایسه با دیگر اصطلاح های ناتوانی (یعنی ناتوانی جسمی و بینایی) به صورت منفی تری ارزیابی خواهد شد.

بحث

با توجه به اغلب اصطلاح های پیشنهاد شده به عنوان جایگزین عقب ماندگی ذهنی، نتایج پژوهش حاضر چندین معنی دارد. مخصوصاً اینکه از بین اصطلاح های پیشنهادی، اصطلاح «فرد دارای چالش ذهنی» توانمندتر و مثبت تر ارزیابی شد. همچنین ملاحظه شد که اصطلاح

به طور یقین یافته‌های جاری ما خالی از محدودیت نیست. یکی از محدودیت‌های مطالعه حاضر این است که فهرست اصطلاح‌های جانشین کامل نبود (مثلاً ما اصطلاح‌های معلولیت ذهنی و یا ناتوانی یادگیری را ارزیابی نکردیم). با این وجود براساس یافته‌های مطالعه حاضر تنها اصطلاح پیشنهاد شده به عنوان جایگزین، اصلاح «فرد دارای چالش ذهنی» است که نسبتاً مثبت ارزیابی شده است. به علاوه اگر چه ما تلاش کردیم داده‌ها را از جوامع مختلفی چون جامعه عادی، دانشجویان دوره مقدماتی و دانشجویان دوره پیشرفته روان‌شناسی به دست آوریم، با این حال یافته‌های ما از این لحاظ دچار محدودیت است که داده‌های پژوهش از یک ناحیه جغرافیایی (ایالت مرکزی) به دست آمد. بنابراین اگر داده‌ها از دیگر جوامع جغرافیایی به دست می‌آید یا از نمونه جوامع دیگری چون معلمان، دانش آموزان دبیرستان و غیره به دست می‌آید، این امکان وجود داشت که نتایج متفاوتی حاصل شود.

شاید بهترین یافته مطالعه حاضر این باشد که نشان داد بین گروه‌های مختلف نمونه در ارزیابی اصطلاح‌های جایگزین برای عقب ماندگی ذهنی تفاوت برجسته‌ای وجود ندارد. در واقع ماهیت تعمیم یافته نتایج پژوهش ما در باره اصطلاح‌های جایگزین تلویحات مهمی برای ماهیت فراگیر ارزیابی اصطلاح‌های دارد. بدین معنی که دانشجویان دوره مقدماتی، دانشجویان دوره پیشرفته و افراد متعلق به جامعه عادی ارزیابی‌های مشابهی از اصطلاح‌های بررسی شده ارائه دادند. به همین دلیل تغییر اصطلاح‌های عقب مانده ذهنی ممکن است عجولانه باشد چون نتایج ما نشان می‌دهد که تمام اصطلاح‌های عقب مانده ذهنی بررسی شده، ضرورتاً

ذهنی ارزیابی شده است. به همین دلیل نتایج پژوهش حاضر پیشنهاد می‌کنند که این اصطلاح‌هایی ممکن است جایگزین مناسبی برای عقب ماندگی ذهنی نباشد (گود، ۲۰۰۲). به علاوه یافته‌ها نشان می‌دهد که بین اصطلاحاتی که به عارضه عقب ماندگی ذهنی اشاره دارند و آنهایی که به شخص دارای آن عارضه اشاره دارند، تفاوت معنی داری وجود ندارد. این متن بیانگر آن است که عارضه‌های معلول‌ساز^{۵۵} مختلف (مثل اختلال‌های حسی و اختلال‌های ارتوپدی) پی‌آمدهای معینی برای اشخاص درگیر با آن دارد و در هر مورد تعاملی بین نوع عارضه و محیط وجود دارد، محیطی که میزان تبدیل یک اختلال به یک معلولیت (گارتنر و همکاران، ۱۹۹۰ ص ۴۱) و میزان شکل‌گیری یک تجربه منفی اجتماعی «معلول‌گرایی»^{۵۶} را تعیین می‌کند (بوگدان و بیکلن، ۱۹۹۳؛ نلسون، ۱۹۹۴).

در مطالعه حاضر اصطلاح عقب ماندگی ذهنی با دو اصطلاح ناتوانی جسمی و بینایی مقایسه شد، نتایج نشان داد که اصطلاح عقب مانده ذهنی در مقایسه با ناتوانی بینایی به طور معنی داری منفی ارزیابی شده، اما مشابه با اصطلاح ناتوانی جسمی ارزیابی شد. همچنین این نتایج برخلاف فرضیه ما بود که پیش‌بینی می‌کرد، در مقایسه با دیگر اصطلاح‌های ناتوانی مثل (ناتوانی جسمی و ناتوانی بینایی) اصطلاح‌های مرتبط با عقب ماندگی ذهنی به صورت معنی داری منفی‌تر ارزیابی خواهد شد. به علاوه نتایج پژوهش حاضر یافته‌های پژوهش‌های قبلی را تأیید نمی‌کند که نشان داده بودند، اصطلاح فرد دارای چالش ذهنی / معلولیت‌های جسمی در مقایسه با سایر ناتوانی‌ها از سوی جامعه کاملاً منفی نگریسته می‌شود (نلسون، ۱۹۹۴؛ بوکر، ۱۹۸۸).

دارای عقب‌ماندگی ذهنی را تغییر نخواهد داد (ولفنسبرگر، ۲۰۰۲).

قبل از جایگزینی عقب‌ماندگی ذهنی، لازم است تا تلاش‌ها برای ایجاد تغییرهای مثبت در نگرش‌ها نسبت به افراد دارای عقب‌ماندگی ذهنی گسترش و توسعه یابد (ریس و همکاران، ۱۹۹۱؛ ویشارت و جانسون، ۱۹۹۰). یعنی ارایه اطلاعات در باره اشخاص با اصطلاح جدید عقب‌ماندگی ذهنی، باید هدف نظام آموزشی، سازمان‌ها و مراکز تخصصی و به ویژه در سطح وسیع‌تر کل جامعه باشد. علاوه بر این شکل دهی نگرش‌های مثبت نسبت به هر اصطلاح به چیزی بیش از ارایه اطلاعات صرف نیاز دارد. به عنوان مثال اثر گذاری بیشتر دارای این برچسب در رسانه‌های جمعی چون تلویزیون و فیلم‌ها باشد (رجوع کنید به بیکلن و بوگدان، ۱۹۸۲؛ بوگدان و بیکلن ۱۹۹۳؛ جانسون، ۱۹۹۴).

به نظر ما بدون در نظر گرفتن تغییر اصطلاح‌شناسی نهایی، معیارها باید مورد آزمون قرار گرفته و به عموم افراد به دنبال آموزش‌هایی درباره واقعیت افراد دارای عقب‌ماندگی ذهنی ارایه شود. بدین معنی که آنها در وهله اول به عنوان یک فرد می‌باشند که با مفروضه‌های توانمندی، فعالیت و ارزیابی مشخص می‌شوند نه با برچسب‌های قالبی منفی. در این میان روش‌هایی وجود دارد که بر تغییر نگرش متمرکز است. یک روش بالقوه شکل دهی نگرش‌ها، شامل فراهم نمودن اطلاعات فراوان است به گونه‌ای که برای هدایت قضاوت‌های افراد در دسترس آنان باشد (تورسکی^{۵۷} و کاهنمن^{۵۸}، ۱۹۷۳). روش دیگری که طی آن اطلاعات زیادی را می‌توان برای کمک به قضاوت افراد در اختیار آنان

خشتی هستند. به علاوه شناخت دقیق آثار یک برچسب بسیار مشکل است (استانلی و کامر، ۱۹۸۸). هرچند روش مناسب دیگری برای نشان دادن «مسأله زبان» جدا از برچسب یک گروه مردم در دست نیست (هبل و کلک، ۲۰۰۰). تلاش برای معرفی یک اصطلاح جدید از عقب‌ماندگی ذهنی اصطلاحی را ارایه نمود که با افزایش آگاهی عمومی از آن اصطلاح به نظر نمی‌رسد معنای منفی داشته باشد. یافته‌های ما نشان می‌دهد که اگر قرار است اصطلاح عقب‌ماندگی ذهنی تغییر یابد، اصطلاح «فرد دارای چالش ذهنی» احتمالاً جانشین مناسبی برای آن است. هرچند، همان‌طور که جانسون (۱۹۹۴) اظهار داشته «تا زمانی که ادراک از ناتوانی تغییر نیابد، هر کلمه‌ای به معنی ناتوانی تحت تأثیر این معنی نامطلوب جلوه خواهد نمود» (ص ۳۹).



همچنین مهم نیست که ما امروز تصمیم داریم از چه اصطلاحی به عنوان جایگزین عقب‌ماندگی ذهنی استفاده کنیم، چرا که آن اصطلاح احتمالاً مشابه اصطلاح عقب‌ماندگی ذهنی واقع خواهد شد. همیشه یک اصطلاح، زندگی افرادی را که این اصطلاح به آنان اطلاق می‌شود هم به روش‌های مثبت و هم به روش‌های منفی تحت تأثیر قرار می‌دهد (گود، ۲۰۰۲، ص ۵۸). در نتیجه تغییر ساده این اصطلاح نگرش‌های منفی نسبت به اشخاص

اصطلاح‌های جایگزین توصیف کننده عارضه عقب‌ماندگی ذهنی اطلاعات خوبی ارائه می‌دهد. بدین معنی که اگر چه تفاوت‌های معنی‌داری بین اصطلاح‌ها به دست آمد، اما میانگین‌های به دست آمده از هر سه عامل برای همه اصطلاح‌ها، نشان می‌دهد که میانگین‌ها در محدوده خنثی قرار دارند. بنابراین ارزیابی کلی از اصطلاح عقب‌مانده ذهنی و اصطلاح‌های جایگزین ممکن منفی نیست. در ژاپن نیز نتایج مشابهی نسبت به اصطلاح «ناتوانی هوشی» به دست آمد (هورنر، جانسون و همکاران، ۲۰۰۲)، که نشان می‌دهد نگرش‌ها (نگرش‌هایی که به وسیله دانشجویان بیان شده) نسبت به ناتوانی‌های هوشی آشکارا در طرف مثبت دامنه خنثی قرار دارد. براساس یافته‌های ما «فرد دارای چالش ذهنی» اصطلاحی است که در مطالعه حاضر مثبت ارزیابی شده است.

قرار داد، این است که آنها را در معرض آموزش یا برنامه‌های آگاهی‌افزایی عمومی قرار دهیم (ریس و همکاران، ۱۹۹۱؛ اسکات^{۵۹}، ریچاردز^{۶۰} و واد^{۶۱} ۱۹۷۷). پژوهش‌های مربوط به شکل دهی باورها و انتظارها نسبت به افراد دارای عقب‌ماندگی ذهنی را می‌توان در دو گروه قرار داد: مطالعه‌های مربوط به تماس با افراد دارای عقب‌ماندگی ذهنی و مطالعه‌های مربوط به تأثیر دانش یا آموزش بر نگرش‌های مرتبط با عقب‌ماندگی ذهنی. ملاحظه شده است که هر دو روش تغییرهای مثبتی در نگرش‌ها ایجاد می‌کنند (گوتلیب^{۶۲}، کورمن^{۶۳}، ۱۹۷۵؛ ریس و همکاران، ۱۹۹۱؛ استانلی و کامر، ۱۹۸۸؛ ویشارت و جانسون، ۱۹۹۰).

در خاتمه

نتایج حاصل از پژوهش ما، در خصوص

زیرنویس‌ها:

1. mental retardation /developmental disabilities
2. Midwestern populations
3. semantic differential technique
4. intellectual disability
5. mentally challenged
6. evaluation
7. activity
8. potency
9. physically disabled
10. Visually disable
11. Rees
12. Spreen
13. Harndek
14. Kanaya
15. Scullin
16. Ceci
17. Nelson
18. Taylor
19. American Association on Mental Retardation
20. Goode
21. Schaloc
22. Gelb
23. Smith
24. Walsh
25. white
26. Aronson
27. Biklen
28. Gartner
29. Lipsky
30. Tang
31. Davis
32. Wu
33. Oliver
34. Disability hierarchy
35. Yoker

- | | |
|---|----------------------------|
| 36. Multiple disabilities | 51. follow – up pairwise |
| 37. Pueschel | 52. Bonferroni |
| 38. Montrro | 53. parired samele – test |
| 39. Erickson | 54. post hoc |
| 40. Osgood | 56. handicapping condition |
| 41. Suci | 57. handicapism |
| 42. Tannebaum | 58. Tversky |
| 43. Antonak | 59. Kahenman |
| 44. Livneh | 60. Scott |
| 45. regional campus of a Midwest state university | 61. Richards |
| 46. snowball sampling | 62. Richards |
| 47. Staats | 63. Wade |
| 48. Pierfelice | 60. Gottlieb |
| 49. class progect | 68. Corman |
| 50. Multivariate | |

پیوست الف . نمونه مقیاس های درجه بندی		
فرد دارای چالش ذهنی		
بد (ا)	۱ : ۲ : ۳ : ۴ : ۵ : ۶ : ۷	خوب
قوی (ق)	۷ : ۶ : ۵ : ۴ : ۳ : ۲ : ۱	ضعیف
کند (ف)	۱ : ۲ : ۳ : ۴ : ۵ : ۶ : ۷	سریع
معتبر (ا)	۷ : ۶ : ۵ : ۴ : ۳ : ۲ : ۱	بی ارزش
پایین (ق)	۱ : ۲ : ۳ : ۴ : ۵ : ۶ : ۷	بالا
فعال (ف)	۷ : ۶ : ۵ : ۴ : ۳ : ۲ : ۱	منفعل
ناخوشایند (ا)	۱ : ۲ : ۳ : ۴ : ۵ : ۶ : ۷	خوشایند
سنگین (ق)	۷ : ۶ : ۵ : ۴ : ۳ : ۲ : ۱	سبک
تشدید یافته (ف)	۱ : ۲ : ۳ : ۴ : ۵ : ۶ : ۷	آرمیده
غیر منصفانه (ا)	۷ : ۶ : ۵ : ۴ : ۳ : ۲ : ۱	منصفانه
سطحی (ق)	۱ : ۲ : ۳ : ۴ : ۵ : ۶ : ۷	عمیق
آرام (ف)	۷ : ۶ : ۵ : ۴ : ۳ : ۲ : ۱	مهیج
توجه:		
ا : آیتم عامل ارزشیابی		
ق : آیتم عامل قدرتمندی		
ف : آیتم عامل فعالیت		